

# آوای مرگ

به ضمیمه سخنی چند دربارهٔ رمان جاسوسی

جان لوکاره

مترجم: خسرو سمیعی

## فهرست

- ۱- بیوگرافی کوتاه جرج اسمایلی ..... ۷
- ۲- هرگز نمی‌بندیم! ..... ۱۷
- ۳- الزا فنان ..... ۲۸
- ۴- کافه فونتین ..... ۳۶
- ۵- ماستون در نور شمع ..... ۴۸
- ۶- چای و محبت ..... ۶۰
- ۷- روایت آقای اسکار ..... ۷۵
- ۸- اندیشه‌هایی در اتاق بیمارستان ..... ۸۲
- ۹- پیشرفت ..... ۹۲
- ۱۰- روایت دوشیزه‌خانم ..... ۱۰۲
- ۱۱- دیتر فری ..... ۱۱۳
- ۱۲- رؤیایی برای فروش ..... ۱۲۵
- ۱۳- بی‌کفایتی ساموئل فنان ..... ۱۳۷
- ۱۴- مجسمه‌های کوچک درسدن ..... ۱۴۹
- ۱۵- پرده آخر ..... ۱۵۸
- ۱۶- انعکاسی در مه ..... ۱۷۱
- ۱۷- مشاور عزیز ..... ۱۸۱
- ۱۸- بین دو جهان ..... ۱۹۱
- ۱۹۵- سخنی چند دربارهٔ رمان جاسوسی ..... ۱۹۵



## بیوگرافی کوتاه جرج اسمایلی<sup>۱</sup>

وقتی لیدی آن سرکومب<sup>۲</sup> پس از پایان جنگ (دوم جهانی) با جرج اسمایلی ازدواج کرد به دوستانش در میفر<sup>۳</sup> که از این ازدواج به شدت شگفت‌زده شده بودند، درباره شوهرش گفت که او آدمی است به طور غریبی معمولی. زمانی که دو سال بعد شوهرش را رها کرد و با مردی از اهالی کوبا که راننده اتومبیل‌های کورسی بود ازدواج کرد، خیلی مبهم به آنان گفت که اگر در آن لحظه او را ترک نمی‌کرد دیگر هرگز قادر به چنین کاری نمی‌شد و ویکنت ساولی<sup>۴</sup> مخصوصاً به باشگاهش رفت تا این خبر را به گوش همه برساند.

فقط کسانی که اسمایلی را می‌شناختند این گفته را که مدتی نقل مجالس بود، درک می‌کردند. اسمایلی کوتاه بود و چاق و آدم پس از دیدنش خیال می‌کرد برای خرید لباس‌هایی که در انتخابشان کوچکترین سلیقه‌ای به کار نرفته است پول زیادی می‌دهد، لباس‌هایی که مثل پوست چروکیده قورباغه از اطراف بدنش آویزان بود. تازه، مگر ساولی هنگام ازدواجش نگفته بود که «سرکومب همسر قورباغه‌ای شده است که کلاه ماهیگیران را بر سرش می‌گذارد» و اسمایلی که از این گفته بی‌خبر بود، در

1- George Smiley

2- Lady Ann Sercomb

3- Mayfair

4- Sawley

کلیسا سالانه سالانه به سوی همسرش رفت تا بوسه‌ای را که قرار بود او را مثل قصه‌ها به شاهزاده‌ای مبدل سازد، دریافت کند.

اسماییلی فقیر بود با غنی؟ کشیش بود یا دهاتی؟ لیدی آن کجا او را پیدا کرده بود؟ چیزی که این ازدواج را عجیب‌تر می‌ساخت زیبایی غیر قابل انکار لیدی آن بود و تناقض آشکار بین این مرد و همسر جوانش رازی را که در اطراف ازدواجشان وجود داشت عمیق‌تر جلوه‌گر می‌ساخت اما شایعه‌پردازان عادت دارند قربانیانشان را یا سفید ببینند یا سیاه و به آنان عیوب یا اغراضی را نسبت دهند که در سبک کوتاه محاوره قابل بهره‌برداری باشد. اسماییلی که نه کسی می‌دانست از کدام مدرسه فارغ‌التحصیل شده است و نه کسی والدینش را می‌شناخت، نه کسی خبر داشت در کدام هنگ خدمت کرده و چه شغلی دارد و نه اینکه فقیر است یا غنی، بدون برچسب در آخرین واگن قطار اجتماع جای گرفت و به زودی، پس از طلاق، چون جامه‌دانی شد رهاشده در قفسه‌ی خاک‌گرفته‌ی اخبار دیروز که دیگر هیچ‌کس سراغش را نگرفت. وقتی لیدی آن به دنبال قهرمانش به کوبا رفت لحظه‌ای به اسماییلی اندیشید و علی‌رغم میلش ناچار شد اعتراف کند، اعترافی که نوعی ستایش نسبت به همسر سابقش محسوب می‌شد که اگر فقط یک مرد در زندگی‌اش باشد، آن مرد اسماییلی است.

و بعد وقتی به گذشته می‌اندیشید، به خود تبریک می‌گفت که این نظر را با پیوند مقدس ازدواج آزموده است.

طبقه بالای اجتماع که چندان پیگیر پیامدهای مسائل جنجالی نیست، به تأثیراتی که سفر آن در زندگی اسماییلی به جا گذاشت، نپرداخت. با این همه بد نمی‌شد اگر می‌دانستیم که ساولی و دار و دسته‌اش درباره‌ی عکس‌العمل‌های اسماییلی چه می‌اندیشیدند، درباره‌ی آن چهره‌ی گوشتالود عینکی که به هنگام مطالعه‌ی دقیق آثار شاعران درجه دو و سه آلمانی، برای تمرکز یافتن منقبض می‌شد و آن دست‌ان چاق و مرطوب که زیر سرآستین‌های افتاده بهم گره می‌خورد اما ساولی فقط کمی شانسه‌اش را بالا